

کتاب

اصحاب استجاره و مسجد سہلہ

آیت الله سید علی قاضی، مروج عمل استجاره در مسجد سهله

❖ مرحوم آیت الله سید علی قاضی طباطبائی تبریزی، (۱۲۸۵-۱۳۶۶ هـ.ق) از تلامذه آیات کرام مرحومین: والدش سید حسین قاضی، و میرزا محمدتقی نیر تبریزی، میرزا حسین خلیلی، فاضل شریانی، شیخ محمد حسن مامقانی، آخوند خراسانی، و شیخ الشریعة اصفهانی، بوده است.

🔸 از دستورالعملهای شرع مقدس اسلام، خلوت برای معنویات و بیتوته در مساجد و اعتکاف به عبادات است. بر این امر حضرات معصومین علیهم السلام اهتمام و التزام داشته اند، به تبعیت از شرع شریف؛ در روش تهذیب نفس که مرحوم آیت الله قاضی داشتند، عبادت و بیتوته در مساجد معظمه ای مانند مسجد



کوفه و سهله بود، خود ایشان در مسجد کوفه و سهله حجره خاص داشتند، و بسیاری از ایام سال؛ شبها را به تنهایی در آن حجرات بیتوته می کردند.

همچنین شاگردان را (که غالباً از فضلا و علماء بوده و بعضاً مرجع تقلید شدند) نیز توصیه می کردند؛ تا بعضی از شبها را به عبادت در مسجد کوفه و یا سهله بیتوته کنند.

👉 سید محمد فیروزآبادی، از پدرش مرحوم آیت الله سید مرتضی فیروز آبادی نقل کرد: مرحوم آیت الله قاضی به تهجد در مسجد کوفه و مسجد سهله علاقه مند بود، و حجره‌ای مخصوص برای عبادت در این دو مسجد داشت، و رفتن به مسجد سهله خصوصاً با پای پیاده را توصیه می‌کرد.

👉 کریمه مرحوم آیت الله سید علی قاضی؛ بانو فاطمة السادات، نقل می‌کردند درباره برنامه والدشان: پدر ما؛ سحر پیش از اذان می‌رفت مسجد سهله و بعد مسجد کوفه، آنجا عبادتش را اداء می‌کرد، و هنوز آفتاب نرزه می‌آمد خانه، که چائی (صبحانه اش) را بخورد، یعنی هم ملاحظه بودن نزد خانواده و هم مواظبت بر تهجد و عبادت در خلوت. و گاهی هم با شاگردانشان می‌رفتند مسجد سهله و مسجد کوفه اعتکاف می‌کردند، و چند روز بدون شام و نهار آنجا می‌ماندند.

👉 مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی وصی مرحوم آیت الله قاضی نقل کرده است: مرحوم قاضی يك حجره در مسجد کوفه داشت، و يك حجره در مسجد سهله، و با آنکه چهار عیال داشت؛ غالباً یا در مسجد کوفه بود، و یا در مسجد سهله بود، و بسیاری شبها را در آنجا بیتوته می‌کرد، و به تهجد و تلاوت قرآن و شب زنده داری می‌گذرانید، و غالباً مسافت میان نجف و کوفه یا سهله را پیاده می‌پیمود، و در بین راه غرق ذکر خدا بود.

👉 مرحوم فاضل ادیب نورانی آقا سید محمدحسن قاضی طباطبائی فرزند مرحوم آقا سید علی قاضی نقل می‌کرد: پدرم عادت داشت به چله گرفتن در مسجد سهله، یک بار که من نیز همراه ایشان رفتم؛ دیدم بعد از استقرار در زاویه مسجد، از تحت الحنک عمامه خود؛ کاغذ طومارمانند کوچکی را خارج کردند، پرسیدم آقا جان این کاغذ چیست؟ با چشمانی پر از اشک فرمودند: زیارت

عاشوراست، در این چهل روز؛ روزی چند بار این طومار را می خواند، و زار زار گریه می کرد.

👈 مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی نقل کرده است که مرحوم آیت الله قاضی می فرمود: در يك مسجد همیشه نماز نخوانید، به مساجد دیگر ایضا بروید، و هر جا دیدید حال پیدا نمی کنید؛ مکان خود را تغییر دهید، و از این مسجد به مسجد دیگر انتقال یابید، (و همینطور درباره موضع مختلف از يك مسجد)، و خلاصه آنکه توقف در يك مکان بی مورد است، و باید دائما دنبال حال بود، و از جائی به جای دیگر منتقل شد، و هر جا حال بهتر بود؛ آنجا را باید انتخاب نمود، اگر در مسجد کوفه نشد؛ به مسجد سهله بروید، و اگر در مسجد سهله پیدا نشد؛ به مسجد کوفه بروید، و هكذا.

👈 مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی نقل کرده است که یکی از شاگردان مرحوم آیت الله قاضی می گفت: روزی من با مرحوم قاضی به مسجد سهله رفته بودیم، مرحوم قاضی در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام نماز می خواند، در حال قنوت که کف دستها را به سوی آسمان بلند کرده بود، یکی از اعراب معیدی (عشایر و نواحی دورافتاده) يك فلس (کمترین واحد پول عراق) در کف دست ایشان نهاد، ایشان که نماز را تمام کردند، آن فلس (پول خُرد بی قیمت) را محترم شمرده؛ و محفوظ داشتند، و رو کردند به من؛ و فرمودند: خداوند بعضی اوقات؛ موهبتهای به ظاهر حقیر؛ به انسان می رساند، که بعدا به واسطه آن؛ مشکلاتی را مرتفع می سازد، کارهای خداوند همه از روی مصلحت است، خواه به فکر ما برسد؛ یا نرسد، آن شاگرد می گفت: من در خدمت مرحوم قاضی از مسجد سهله به مسجد کوفه آمدم، مرحوم قاضی خواست تجدید وضو نماید،

از داخل مسجد کوفه به طرف مشرق که خارج از مسجد است؛ و در آنجا وسائل نظافت و شیرهای آب (رایگان) قرار دارد؛ رفتیم، همین که خواستیم عبور کنیم، مرحوم قاضی چشمش افتاد؛ به یکی از اعلام و معروفین نجف؛ که در خارج مسجد؛ از آب لوله مشغول وضو گرفتن بود، از همانجا برگشت، و در خارج مسجد؛ جنب درب مسجد؛ که آنها را داخل در لوله هنگ (آفتابه) ها نموده، و برای تجدید وضو و تطهیر مردم؛ آماده کرده، و قیمت هر کدام يك فلس بود، مرحوم قاضی آن فلس را داد؛ و يك لوله هنگ (آفتابه) آب خرید، و با آن وضو گرفت، و داخل مسجد شد، و به سوی حجره خود رفت؛ تا به نماز و اورادش مشغول شود، مرحوم قاضی به من فرمود: آن شخص را که دیدی؛ می دانی که از اعلام و معاریف نجف است؟ و اگر من آنجا می رفتم؛ طبعاً باید با او سخن بگویم، و سلام و علیک و... و این گفتارهای بی مورد و تعارفات رسمی؛ غالباً در مواقع غیر لازم و ضروری؛ صوت می گیرد، و بالنتیجه حال توجه و حضور را در عبادت پائین می آورد، من با آن فلس رفع محذور نمودم، و از برخورد و ابتلای به سخنان بیهوده و بلا فائده ای؛ که وقت حال و نشاط عبادت را می رباید؛ خود را خلاص نمودم، حالا فهمیدی که آن فلس يك موهبت و اعطاء عظیم الهی بود؟ که در آنجا من حیث لایحتسب، داده شد، تا در اینجا موفقیت و حال و وقت و نشاط عبادی ما را تضمین نماید؟!

✎ مرحوم سید مشراقی نقل کرده است از مرحوم آیت الله حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی شنیدم؛ که فرمود: خدمت مرحوم آیت الله قاضی به **مسجد سهله** مشرف شدیم، دیدم ایشان بعد از بیتوته شب و فراغت از اعمال و نماز؛ سر به سجده گذاشتند و کلمه ای را مرتباً تکرار می کنند، که همه اش را می

شنیدم، اما برایم مفهوم نبود، (میته آسه میته آسه)، فکر کردم ذکر می است که من آشنا نیستم، بعد از سر برداشتن ایشان از سجده؛ از محضرشان در این باره سؤال کردم، فرمودند: از خداوند درخواست قلب صاف و دل پاکیزه می نمودم، و عرض می کردم (مثل حسن مثل حسن...) چون فرزند نوری دارم در خانه؛ به نام "محمد حسن"، که دل بسیار پاکی دارد، از خدا می خواستم که خداوند دل مرا؛ مثل دل فرزندم حسن؛ پاک قرار دهد.

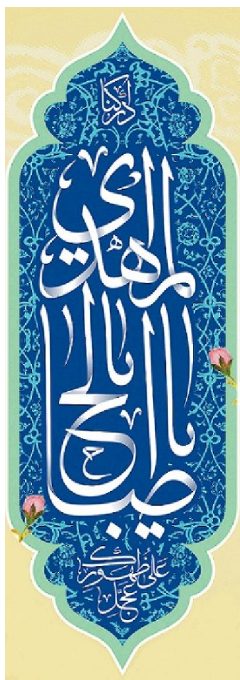
توضیح: مرحوم سید مشراقی گفته است: وقتی با فاضل ادیب نورانی آقا سید محمد حسن قاضی؛ ملاقاتهایی اتفاق افتاد (چه در حجره تجارت عطر ایشان در بازار طهران و چه منزل مرکز طهران و چه منزل کرج و نیز در سفر مشهد مقدس)، و صحبت بسیار از احوالات مرحوم والدشان پیش آمد {و اینکه خداوند توفیق عطا فرموده، و با تاییدات روحانی مرحوم والدشان، و از هشت طریق به ایشان؛ عنایت شده؛ بحمد الله کتاب نفیسی در ۹۶ باب (تا آن زمان) از احوالات مرحوم قاضی را (برای خواص نه نشر عمومی) نوشته شد؛ آقا سید محمد حسن از شنیدن این موضوع بسیار مسرور شدند، و شرح جمع آوری آثار پدرشان (آیت الله قاضی) از زمان حیات والد و در ایام نوجوانی و جوانی خودشان تا به امروز و نوشتن کتابی در احوالات مرحوم پدرشان را گزارش نمودند، و درخواست کردند که این نوشته را مطالعه نموده و اگر تصحیح یا تکمیلی لازم است؛ اعمال کنید، مرحوم سید مشراقی به عنوان استدرک گفته بود: برایتان واقعه ای را از مرحوم پدرتان نقل می کنم که حتما نشنیده اید، او با شوق استقبال نمود، {همان واقعه فوق (سجده) نقل شد}، در آخر واقعه؛ ایشان بسیار متعجب؛ بلکه متحیر شده بود، چون علیرغم خاطرات فراوان الطاف والدش به او؛ اما از این حد التفات ایشان به فرزندش (سید محمد حسن) خبر نداشت.

مرحوم فاضل ادیب نورانی آقا سید محمد حسن قاضی فرزند مرحوم آیت الله قاضی از مرحوم آیت الله سید هاشم رضوی هندی بنارسی؛ نقل کرده است: من بارها در مسجد کوفه و **سهله** مرحوم آیت الله قاضی را دنبال کردم، و مواردی را مشاهده کردم {از تهجد و تلاوت قرآن و سجده های طولانی، و تفکر و تأمل عمیق، و خیره شدن‌ها و بهت زدگی‌های او، و برگشت دوباره او به حالت اولی، بعد انتظار و تأمل دراز} که شگفت انگیز و دهشت آور بود.

مرحوم فاضل ادیب نورانی آقا سید محمد حسن قاضی فرزند مرحوم آیت الله قاضی نقل کرده است: حاج جاسم اعسم نجفی شخصیتی برجسته و مورد احترام؛ و از خانواده ای اصیل نجفی بود، ایشان از معمرین بوده؛ و از کسانی بود که در محضر آیت الله سید مرتضی کشمیری؛ و بعد از ایشان در محضر آیت الله حاج سید احمد حائری طهرانی، و عده ای دیگر از امثال این ابرار و صلحا خدمت کرده و بهره ها برده بود. همچنین مرحوم اعسم، از ملازمان مرحوم آیت الله قاضی؛ و در خدمت ایشان بود، و محب و مخلص و فانی در این محبت و اخلاص بود، مرحوم اعسم، باغها و املاکی در نزدیکی **مسجد سهله** داشت (در سمت راست وارد شونده از مسجد کوفه)، هر وقت که آقای قاضی به مسجد کوفه و **سهله** می رفت؛ در اکثر مناسبتها؛ ایشان همراه مرحوم قاضی بود. حاجی اعسم می گفت: مرحوم قاضی در مواقع بسیاری از من می خواست که اتاق مخصوص در باغ را برای او خالی کنم، تا مدتی در آنجا بماند، (در ایامی که می خواست هیچ کسی به ایشان دسترسی نداشته باشد، چون مواضع مرحوم قاضی در نجف و کوفه و **سهله** برای خواص معلوم بود) مرحوم اعسم می گوید: از این ارتباط (اطلاع بر او هنگام خلوت در غرفه باغ او) بر عجایبی از شخصیت مرحوم قاضی واقف شدم، و رموزی از اخلاق و کرامات و الهامات او پی بردم.

توضیح: مرتبه مرحوم حاج اعسم؛ از این بیان کریمه مرحوم آیت الله سید علی قاضی؛ بانو فاطمة السادات، نیز معلوم می شود، ایشان نقل کرده است: اخص تلامذه قاضی؛ آقایان سیدحسن مسقطی اصفهانی، سید احمد کشمیری، سید علی نوری، و حاج جاسم اعسم بودند که قاضی برایش (حاجی اعسم) غش می کرد!

✎ مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ جواد کربلایی نقل کرد: یکی از آقایان (علماء خاندان) بحرالعلومی گفت: با آقا سید علی قاضی در کنار **مسجد سهله**



نشسته بودم، و صحبت می کردم، ناگهان ماری به طرف ما آمد، من وحشت کردم، اما آقای قاضی نترسید، فقط وقتی مار به ایشان نزدیک شد، به مار خطاب کرد: "مُتْ بِإِذْنِ اللَّهِ" مار افتاد و مُرد! من تعجب کردم! و دور از دید مرحوم آقای قاضی؛ به محلّ مذکور رفتم؛ تا ببینم؛ واقعاً مار مرده است یا نه؟! روز دیگر ایشان را دیدم، فرمود: خوب شد امتحان کردی؛ تا اطمینان حاصل کنی!

توضیح: نظیر این واقعه مکرراً از مرحوم قاضی با افراد دیگری در کنار مسجد کوفه نیز نقل شده است}.

✎ مرحوم سید مشراقی نقل کرد که: مرحوم فاضل ادیب نورانی آقا سید محمد حسن قاضی فرزند مرحوم آیت الله

قاضی برای ایشان نقل کرده بود که: با پدرشان **مسجد سهله** می رفتند، چند قدمی نرفته، می دیده است که به **مسجد سهله** می رسیده اند! گویا طی الأرض داشتند. همچنین از فرزند ارشد مرحوم قاضی؛ مرحوم آقا سید محمد تقی قاضی نقل شده که: در خدمت ایشان به **مسجد سهله** می رفتیم، ظاهراً طی الأرض داشتند.

❖ از برکات عمل استجاره و مسجد سهله؛ ارتباط با ناحیه مقدسه حضرت محمد بن الحسن المهدي عليه السلام است؛ درباره ارتباط مرحوم آیت الله قاضی با ناحیه مقدسه؛ و سطح این رابطه؛ با تأمل در سه مطلب می توان آنرا دریافت:

مطلب اول: بهره شخصی ایشان از دیدار مولا حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه

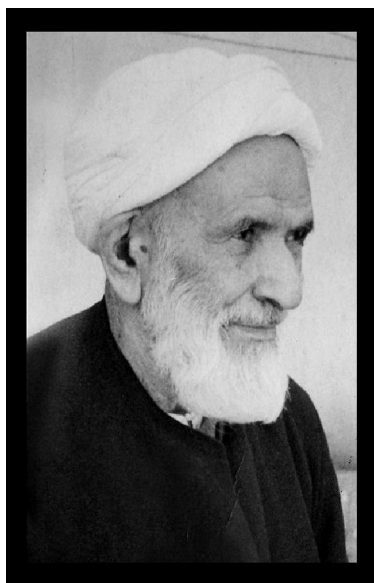
۱- دوام وصال: توفیق تشرف متفاوت است از عمری یکبار، ... تا دیدار هر روز ﷺ یک روز؛ یک نفر از مرحوم آیت الله آقا سید علی قاضی پرسید: آیا شما خدمت حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء مشرف شده اید؟! فرمودند: {کور است هر چشمی که صبح از خواب بیدار شود؛ و در اولین نظر؛ نگاهش به امام زمانش نیافتد!!!}.

يا غوث الله
إني مستجير بك فأجبرني

مطلب دوّم: اختیار و وساطت ایشان در بهره مند نمودن مشتاقان به دیدار مولا

حضرت صاحب الامر علیه السلام

۲- واسطه بهره مندی مشتاقان: مرحوم سید مشراقی می گفت: به تجربه ثابت شده بود که مرحوم آیت الله قاضی به مرتبه ای نائل شده بود؛ که اگر به کسی می گفت: {فلان وقت؛ برو فلان جا؛ ان شاء الله خدمت امام زمان علیه السلام تشرّف پیدا می کنی} این امر حتما محقق می شد، مگر اینکه خود شخص بخاطر جهتی مثل عدم تحمل از اتمام ملاقات یا اصل آن؛ اعراض می کرد. چون این نوع ملاقات؛ از تشرّفهای ناشناس {و با نگاه شخص به حضرت به عنوان فردی ناشناس که خالی از هر نوع معرفتی است} مهمتر می باشد، بلکه این اجازه تشرّفها؛ با مشخص بودن اینکه شخص مورد زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام هستند، همراه با نوعی معرفت بوده است، فلذا بیشتر اهمیت دارد. در این زمینه وقایع متعدده ای ثبت شده است، و این شاهد بر ارتباط خاص و مستمر با ناحیه مقدسه؛ و مجاز بودن بر دادن چنین رخصتی است. در اینجا تنها يك مورد را که مربوط به مسجد سهله (موضوع این رساله) است نقل می نمایم. این واقعه مربوط به اولین تشرّف مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی آملی (مرجع تقلید)، در ایام تحصیل شان در نجف اشرف است، که بنا بر اصرار خود ایشان و در وقتی که هنوز آمادگی کامل را پیدا نکرده؛ اتفاق افتاده است، البته مرحوم آملی؛ پیگیری موضوع تشرّف را رها نکرده؛ و با تلاش و جدیت از موانع کاسته، و بعد از مراحل متعددی آمادگی؛ توفیق تشرّف را مجددا نائل شده، تا اینکه نهایتا این تشرّفات سطح بالاتری پیدا کرده، و به مکالمه نیز منتهی می شود. واقعه مسجد سهله را شخصیت‌های بسیاری؛ (از خود مرحوم آیت الله قاضی؛ و از مرحوم آیت الله آملی؛ مستقیما و بواسطه؛ به طرق متعدده؛ نقل کرده اند:



مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی آملی (۱۳۰۴-۱۳۹۱ هـ.ق) (مرجع تقلید)، از تلامذه آیات کرام، مرحومین: آقا سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نائینی، و آقا ضیاء عراقی، و حاج سید علی آقا قاضی بود. مرحوم سید مشراقی گفته است: احاطه علمی مرحوم آملی از کتاب شرح عروه ایشان (مصباح الهدی) معلوم است، علمیت ایشان در حدی بود که بعد از وفات مرحوم آیت الله سید عبد الهادی شیرازی وقتی مرجعیت

مرحوم آیت الله سید محسن حکیم مطرح شده بود، برخی از علماء و فقهاء مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی آملی را ترجیح داده بودند بر ایشان، و گفته بودند علمیت آقای حکیم از کتاب "مستمسک عروه" ایشان معلوم می شود، و اگر این امر ملاک باشد، شرح عروه (مصباح الهدی) بر مستمسک برتری دارد.

مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی از مهمتین به عمل استجاره و بیتوته در مسجد سهله بود، ایشان در دفتر خاطرات خود، بعد شرح تلاشهای علمی خود، به این موضوع اشاره کرده، و چنین مرقوم نموده اند: تا سنین هزار و سیصد و چهل و هشت؛ و چهل و نه؛ و پنجاه؛ (۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ هـ.ق)، که خود را مستغنی دیدم، بلکه ملول شدم، چه آنکه ممارست از تدریس و تدریس و مجالس تقریر که در شب ها تا جار حرم (ندای بستن درب حرم) در صحن مطهر منعقد می داشتم؛ خسته شدم. به علاوه کمال نفسانی در خود نیافتم، بلکه

جز دانستن چند ملفقانی (که قابل هزاران نوع اعتراض بود) چیزی نداشتیم. و همواره از خستگی ملول؛ و در فکر برخورد به کاملی؛ وقت می گذراندم. و به هر کسی می رسیدم؛ با ادب و خضوع تجسسی می کردم، که مگر از مقصود حقیقی اطلاعی بگیرم. و در خلال این احوال به سالکی ژنده پوش برخوردیم، و شب ها را در حرم مطهر حضرت مولی الموالی ارواحنا فداء عتبه تا جار حرم، با ایشان به سر می بردم، و اگر چه کامل نبود؛ لکن من از صحبتش استفاداتی می بردم. تا آن که موفق به ادراک خدمت کاملی شدم، و به آفتابی در میان سایه برخوردیم، (منظور آیت الله سید علی قاضی است) و از انفاس قدسیه او بهره ها بردم، و در **مسجد کوفه و سهله**؛ شب هایی تنها؛ مشاهداتی کردم.

له مرحوم آیت الله علامه طباطبائی از مرحوم آیه الله قاضی رضوان الله علیهما نقل کرده اند که فرمود: پاره ای از چهره های موفق روزگار ما؛ بی تردید، به محضر مبارک آن حضرت رسیده، و به دیدار جان جهان افروز؛ مفتخر شده اند، که یکی از آنان حاج شیخ محمدتقی آملی است. سه دیدار برای مرحوم آملی نقل شده، که یکی از آنها در **مسجد سهله**، و دیگری در صحن حضرت مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام، و سومی در مسجد کوفه، رخ داده است:

{بار اول} آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی در این باره گفته اند: در دورانی که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم، روزی به حجره مرحوم آیت الله آقای قاضی (که در مدرسه هندی بودند) رفتم، و منتظر شدم تا ایشان بیایند. وقتی آقای قاضی تشریف آوردند؛ از علت حضورم در آن جا سؤال کردند، و من عرض کردم که: **من یک استخاره می خواهم! خیلی در اینجا انتظار شما را کشیدم تا بیایید؛ و برای من استخاره نمایید! آقای قاضی فرمودند: طلبه علم؛ چندین سال در حال تحصیل**

در نجف اشرف باشد؛ ولی نتواند برای خودش یک استخاره بکند؟! من خیلی خجالت کشیدم، و با حالت خجالت عرض کردم که: من به یک اجازه استخاره از ولی اکبر علیه السلام نیاز دارم می خواهم یک اجازه مخصوص از حضرت ولی عصر علیه السلام داشته باشم! تلویحا به درخواست قبلی ام و اصرار برای تشریف، که بارها از محضر ایشان داشتم. میرزا علی آقا قاضی گفت: اجازه خاص نمی خواهد! همان اجازه عام که به همه داده اند؛ و برای موالی شان صادر فرموده اند؛ برای شما هم کافی است. و نیازی به کسب اجازه خاص نیست. اما من از این حرف منظور دیگری داشتم؛ و آن دیدن حضرت ولی عصر علیه السلام بود. مقصودم را ابراز کردم.

مرحوم سید مشراق نقل کردند: (در وقتی که مرحوم آملی دیگر در نجف نبودند)، مرحوم آیت الله آقای قاضی برای مرحوم آیت الله حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی؛ مقدمه این واقعه را اینطور نقل کرده بودند:

آقای شیخ محمد تقی آملی از رفقای سابق من بود (یعنی قبل از این زمان؛ شاگردشان بوده اند) وقتی آمد نجف اشرف، چسبید به من، و از من مطالبه تلاقی با حضرت بقیة الله العظمی علیه السلام را نمود، من به ایشان گفتم: **تو قدرت نداری تلاقی با ایشان را درک بنمایی، ایشان اصرار نمود** که: به نور خود حضرت ولی عصر علیه السلام می توانم، گفتم: نمی توانی، گفتم: می توانم، چون اصرار نمود؛ من به ایشان گفتم: قدری تقلیل در خوراک بنما، روز سه شنبه و شب چهارشنبه مشرف شو به **مسجد سهله**، و در مقام حضرت ولی عصر علیه السلام توقف بنما، ممکن است تلاقی حاصل بشود!

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخُلْ مِنَّا

آقای شیخ محمد تقی آملی ادامه واقعه را اینطور نقل می کند: **آقای قاضی در ابتدا**
ابا داشتند؛ بخاطر عدم آمادگی و ظرفیت من، اصرار ورزیدم، با الحاح شدید من؛
 قبول کردند، و با درخواستم؛ جهت آماده شدن من؛ اذکار و برنامه هایی را نیز
 تعلیم دادند (آیه مبارکه نور را به عدد اصحاب بدر؛ شب قبل از خواب با شرایط
 خاص طهارت و دوری از لذائذ و زنان و ... تلاوت کن) و من (زودتر از روز سه
 شنبه و شب چهارشنبه جهت حصول آمادگی) به **مسجد سهله** رفتم و شب ها
 برای انجام آن برنامه بیدار می شدم، تا این که در شب چهارشنبه در **مسجد**
سهله در مقام حضرت صاحب الزمان حضرت مهدی علیه السلام، شب را در آنجا بیتوته
 نمودم، شروع به ذکر و ختم و توسلات کردم، دو ثلث از شب که گذشت؛ هنوز
 ختم تمام نشده بود؛ از داخل مقام صدا بلند شد: شیخ محمد تقی آماده باش
 حضرت علیه السلام تشریف می آورند، به مجرد شنیدن آن صدا؛ بجهت هیبت و سطوتی
 که عارض من شده بود، قدرت ماندن از من سلب شد، **رعب و وحشت مرا گرفت**
و فرار کردم، و خودم را به وسط مسجد پرتاب کردم، پس از آنکه به خود آمدم،
سرزنش نمودم خودم را، و تجدید وضو نموده، ثانیاً به مقام مراجعت نمودم، پس از
 ساعتی که نشسته بودم مشغول ختم و ذکر و توسل، باز شنیدم همان صدای اول
 را، این بار حالت ترس بیشتر از بار اول بود، این دفعه نیز خودم را به **وسط**
مسجد پرتاب کردم، باز به خود آمدم، و خودم را سرزنش کرده، و تجدید وضو
 نموده، ثالثاً به مقام مراجعت نمودم، مشغول ختم و ذکر و توسل شدم، پس از
 ساعتی که نشسته بودم باز شنیدم همان صدای اول و دوم را، احساس کردم
 کسی دستش را روی شانه ام گذاشته و می گوید: برای تشرّف آماده باش! **این بار**
حالت ترس بیشتر از بار اول بود، من با شنیدن این جمله ترس و لرز تمام وجودم
را گرفت و از فرط اضطراب نزدیک بود قلبم بایستد، ناگاه جان جانان تجلی کرد، و

این شیفته و دلداده، آن حضرت جان جهان را در میان هاله ای از نور بسیار قوی؛ و در میان دنیایی از شکوه و روشنایی خیره کننده؛ دیدم، که می خواهد به من نزدیک شود. شکوه وصف ناپذیر و معنویت عظیم و ابّهت و عظمت آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ به گونه ای مرا گرفت؛ که چیزی نماند تا قلب از حرکت باز ایستد، و نزدیک بود قبض روح شوم، و روح و جانم از این کالبد خاکی و مادی پر کشد، نفسهایم به شماره افتاد، و یکی دو نفس بیشتر نماند، که بی اختیار؛ جان جانان حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ را به اسمای جلاله خدا و به نامهای جلال و جمال خداوند سوگند دادم، که نزدیک تر نشوند. پس شروع کردم به التماس و تضرع که مرا از این کار معاف کنید. و من نمی خواهم (ملاقات را) و گفتم: بگو نیابند! و بیرون آمدم از مقام، و این دفعه با سرعت بیشتر و شدتی بدتر از دفعه سابق؛ خودم را به وسط مسجد رسانیدم، چون این دفعه ترس بیشتر از دو دفعه قبل بود، لهذا دیگر به مقام مراجعه ننمودم. آقای شیخ محمدتقی آملی گفت: فردا صبح روز چهارشنبه که به نجف آمدم، فوراً خدمت آقای قاضی رسیدم، و زمانی که با ایشان مواجه شدم؛ و ایشان پیش از آن که من مطلبی بگویم؛ و یا ایشان چیزی بپرسند؛ بدون هیچ کلامی؛ اولین فرمایش ایشان این بود؛ فرمودند: وحشت نداشت! فرار برای چی؟ وقتی هنوز مهیا نیستی، چرا آن قدر الحاح و اصرار می کنی؟! اگر آمادگی تشرّف را نداری، چرا این همه برای آن اصرار می کنی؟! آقای شیخ محمدتقی آملی گفت: معلوم بود آقای قاضی از جریان مطلع هستند.

عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ اُرَى الْخَلْقَ وَ لَا تُرَى
وَ لَا اَسْمَعُ لَكَ حَسِيْسًا وَ لَا نَجْوَى

{بار دوم} بعد از چند روز؛ با آمادگی بیشتر؛ باز از خدمت مرحوم آیت الله قاضی

درخواست دریافت رخصت برای تشرّف خدمت حضرت بقیة الله العظمی ؑ را می نمایند، این واقعه را آیت الله حاج شیخ جواد علاّمی نقل کرده اند: مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی گفت: زمانی که ما خدمت آقای قاضی بودیم، یکمرتبه خدمت ایشان عرض کردم که آقا وسیله ای بشود؛ و طوری بشود که ما خدمت حضرت مشرف بشویم، ایشان ابتدا امتناع نموده، و در پاسخ فرمودند که:

نه، قدرت و توانایی نداری! **اصرار ورزیدم، که حالا يك گونه ای؛ يك نحوه ای، ...**

بعد از الحاح من؛ آقای قاضی فرمودند: بسیار خوب، شما فردا صبح بین الطلوعین بروید به صحن مطهر حضرت مولا علی ؑ، بنشینید شما آنجا؛ مراقب درب قبله باشید، مقارن طلوع آفتاب؛ آقا امام زمان ؑ از درب قبله صحن وارد می شوند، آقای آملی گفت: خوب، من خیلی خوشحال شدم، که زمانی و مکانی مشخص شد برای زیارت حضرت ولی عصر ؑ، فردا صبح بین الطلوعین رفتم در صحن مطهر؛ در آن نقطه معین نشستم، همه چشم من هم به قسمت ورودی از درب قبله بود، و منتظر زیارت حضرت صاحب الزمان ؑ، که ناگهان (همان مقارن با طلوع آفتاب) یکمرتبه يك نور عجیب و غریبی تجلی کرد، دیدن نور همان؛ و شهقه زدن و غش کردن مرحوم آقای آملی همان، بعد از مدتی، و زمانی که من به هوش آمدم؛ دیدم دیگر خبری نیست، بعد که خدمت مرحوم آیت الله قاضی رسیدم، ایشان قبل از آنکه من حرفی بزنم فرمودند که: **من نگفتم که شما تحمل**

و توانایی زیارت حضرت امام مهدی ؑ را ندارید؟!

{برای سومین بار} مرحوم آیت الله آملی، دو هفته بعد (از واقعه مسجد سهله)؛

بعد از تلاش برای رفع برخی موانع؛ باز از خدمت مرحوم آیت الله قاضی درخواست دریافت رخصت برای تشرّف خدمت حضرت بقیة الله العظمی ؑ

را نموده، مرحوم آیت الله قاضی به او می فرمایند: برو مسجد کوفه ان شاء الله میسری شود، ایشان مشرف به مسجد کوفه شده، و در آنجا بیتوته می نماید، در هنگام سحر؛ بعد از ادای نماز شب و سجده با ذکر یونسیه، خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام مشرف شده، و سؤالاتی (در زمینه مبانی و روش استنباط احکام فقهی) عرض کرده؛ و جواب دریافت می کند، مرحوم آملی این واقعه را در دفتر خاطرات خود مرقوم نموده اند که خلاصه اش را نقل می کنیم: {شبی از شبها در مسجد کوفه بیتوته داشتم ... در آن هنگام که در مسجد مشغول بودم ... دیدم حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه و رزقنا لقاہ) را و مکالماتی بین این ذره بی مقدار و آن ولی کردگار شد...}

توضیح: البته تشرّفات که فوقا برای مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی نقل شد؛ صرفا در مقام ذکر نمونه به مناسبت بیان مرتبه نورانی ارتباط مرحوم آیت الله قاضی با ناحیه مقدسه بود، که این چنین توفیقی را داشته اند، تا به اذن ناحیه مقدسه، به افراد مستعد؛ رخصت تشرّف را بدهند، اما تشرّفات مرحوم آملی به این موارد محدود نشده، و توفیقات عدیده دیگری باز در این زمینه داشته اند، تنها یکی دیگر از آن تشرّفات را که مربوط به برکات **عمل استجاره و مسجد سهله** است؛ از دفتر خاطرات مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی نقل می کنیم:

شبی از شبها با چند نفر از رفقا در **مسجد سهله** بیتوته داشتیم، موقع خلوتی مسجد بود، و شاید از زوار؛ غیر از ما چند نفر؛ کسی در مسجد نبود. پس از صرف شام؛ برای استراحت فی الجمله؛ در مقام (محراب) شامخ حضرت ولی الله الاعظم علیه السلام رفتیم، و رفقا خوابیدند، و این ضعیف دراز کشیده، خوابم نمی برد، و (فتیله) چراغ مقام پایین کشیده (فضا نیمه تاریک بود)، ناگهان دیدم

نوری از طرف شرقی مسجد متوجه مقام شد. چون نظر کردم عمودی از نور دیدم، از نزدیکی مقام وسط (مقام حضرت امام صادق علیه السلام) کشیده شده تا به درب مقام (حضرت مهدی علیه السلام)! (بلا تشبیه) چون نوری (بود) که از نور افکن در هوا کشیده می شود. و در وسط آن نور؛ هیكلی را دیدم، که می خرامد، و به جانب مقام (حضرت صاحب الزمان علیه السلام) توجه دارد، لکن تمام اعضاء و جوارح من گوئیا از حس رفت (بی حس شد)، و اعصابم (رگها و عصبهايم) کشیده می شد، و گوئیا که مرا در زیر چرخ الماس گذاشته بودند، نمی دانم در چه قدر از وقت بر این حالت بودم، تا آنکه از من (این عوارض) زائل شد. وقتی متوجه شدم؛ دیگر به لقای آن بزرگوار در مقام (حضرت بقیة الله علیه السلام) نرسیدم (در آن شب و در آن واقعه و بعد از طبیعی شدن حال).

❖ از حکایات مربوط به حضور مرحوم آیت الله قاضی در مسجد سهله و نحوه تربیت شاگردان و اصحاب عمل استجاره را بر قانع نشدن به آثار اعمال نورانیه (مثل تصرفات تکوینی و امور خارق العاده) بلکه انصراف و انقطاع از آنها، تا اینکه سبب مشغولیت یا اعجاب به نفس بنده نشود، و توجه دادن همت و عزم متعلمین به مقصد اعلی (که معرفت حضرت علی علیه السلام و وجه الله می باشد) نمونه ای را در اینجا نقل می کنیم:

مرحوم آیت الله سید محمد حسین لاله زاری از مرحوم آیت الله شیخ عباس هائف قوچانی نقل کرده است که: یکی از کسانی که خدمت مرحوم آیت الله سید علی قاضی رسید؛ و از ایشان دستور می گرفت؛ و از تلامذه ایشان محسوب می شد، آقا میرزا ابراهیم عرب کاظمینی بود، که پس از سالیان دراز ریاضت های سخت، نزد برخی اساتید؛ به مطلوب اصلی نرسیده، و برای وصول به کمال؛

خدمت ایشان می‌رسید، وی ساکن کاظمین بود، و شغلش مرده شوئی بود، و گویا خودش این شغل را مخصوصاً به این جهت انتخاب نموده بود؛ که از جهت ریاضت نفس، اثری قوی در نفس او داشته باشد، چون خدمت مرحوم قاضی رسید گفت: من از شما تقاضا دارم که هر دستوری دارید به من بدهید، ولی اجازه دهید من در میان شاگردان شما نباشم، چون آنها تنبل هستند، مرا هم تنبل می‌کنند.

آیت الله شیخ محمود قوچانی از پدرشان مرحوم آیت الله شیخ عباس هاتف قوچانی نقل کرده، که مرحوم آیت الله سید علی قاضی می‌فرمودند: این شخص (میرزا ابراهیم عرب) آمده بود خدمت ایشان؛ و دستور العملی را گرفته بود، و به انگیزه و غرض اینکه در مجامع و جاهای شلوغ زندگی نکند؛ و با مردم زیاد برخورد نداشته باشد؛ رفته بود در **مسجد سهله** حجره ای برای خودش گرفته بود، و آنجا زندگی می‌کرد، و دستوراتی را هم فرموده بودند؛ آنجا انجام می‌داد، مرحوم آقای قاضی روششان این بود که: هم مسجد کوفه زیاد می‌رفتند، و هم **مسجد سهله**، آن شخص (میرزا ابراهیم) نقل می‌کرد: یکمرتبه یکشب که ایشان (مرحوم قاضی) تشریف برده بودند **مسجد سهله**، فردا صبح (چون ایشان آنجا بیتوته می‌فرمودند) صبحی حرکت کردیم با هم دیگر؛ به طرف شط فرات که طرف باغهاست؛ و پشت **مسجد سهله** است، با هم حرکت کردیم، در میان راه؛ ایشان از من سؤال کردند که: آیا زن داری؟! گفتم: "نه"، ولیکن خواهی و مادری دارم، مرحوم قاضی فرمودند: خوب؛ شما آنجا (**مسجد سهله** معتکف) هستید، روزی آنها را از کدام راه بدست می‌آوری؟ وسیله امرار معاشت چی هست؟ و از کجا زندگی را اداره می‌کنی؟ {این سؤال را ایشان کردند بخاطر اینکه مخصوصاً مادر و خواهرم (در **مسجد سهله**) همراه من بودند، و در آنجا هم

می بایستی که زندگی ایشان را هم اداره می کردم { من در پاسخ به ایشان عرض کردم که: در من حالی پیدا شده؛ که من به هر چه میل می کنم، هر زمان هر چیزی را که اراده می کنم، فوراً برای من حاضر می شود، ولذا من یکی دو سال است که در تهیه معاش و اداره زندگی مشکلی ندارم، حتی به عنوان نمونه یکمرتبه مادرم از من خواست ماهی برای او تهیه کنم، و يك فيلس (خردترین واحد پول عراق؛ ۱۰۰۰ فلس = يك دینار) هم در جیب من نبود، از مسجد (سهله) بیرون رفتم به سمت شط کوفه و نهر فرات، قدم می زدم که ناگهان يك ماهی بزرگ؛ خودش را از آب پرتاب کرد بیرون، من آنرا برداشتم؛ آوردم برای مادرم، در هر صورت من برای تهیه نیازمندیهایم احتیاج به کار و شغلی ندارم، مثلاً (الآن هم) اگر از شط ماهی بخواهم؛ فوراً ماهی خودش را از شط بیرون می افکند، این طور؛ و با دست خود اشاره به شط نمود؛ فوراً يك ماهی خودش را از درون آب به روی خاک پرتاب کرد! ما این را به ایشان گفتیم؛ ایشان سکوت اختیار فرمودند، بعد (مقداری راه رفتن) مرحوم قاضی به او فرمودند: اينك يك ماهی دیگر بیرون بینداز! لکن دیگر هر چه اراده کردم نتوانستم! بعد از آن جریان هم؛ هر مسئله ای که برای ما پیش آمد؛ و نیازی شد؛ و خواسته ای داشتیم؛ هیچ دیگر برای ما تهیه نشد! فهمیدیم که مرحوم آقای قاضی از این روش خوشش نیامده، و آن حالات و توانائیهها را از ما گرفت! و دست ما خالی شد! بعد مرحوم قاضی فرمود: باید دنبال کسب روزی بروی، و از طریق کار؛ روزی خود را تهیه نمائی، او تمام دستورات لازم را گرفت، و به کاظمین مراجعت کرد، آنوقت تازه برق آمده بود، و به شغل الکتریکی و سیم کشی پرداخت. و از این راه امرار معاش می کرد، و حالات توحیدی او بسیار قوی و شایان تمجید شد، بطوری که در نزد شاگردان مرحوم قاضی به قدرت فهم، و

عظمت فکر، و صحت روش طی مسیر، و توفیقات معرفتی و معنوی؛ معروف و مشهور گردید.

بعد از رحلت مرحوم آیت الله قاضی، آقا میرزا ابراهیم عرب کاظمینی هم مدتی حیات داشت، تا اینکه سرانجام در يك شب عیدی؛ که در کاظمین مشغول چراغانی شهر بود، در اثر اتصال بدنش به جریان قوی برق شهر؛ مصدوم شده، و در اثر حادثه برق گرفتگی از دنیا رحلت کرد، و ظاهراً در همان کاظمین مدفون شد. رحمت الله علیه.



مطلب سوم: منزلت ایشان در درگاه مولا حضرت صاحب الامر علیه السلام

۳- دوام حضور؛ و بنده درگاه؛ و واسطه دریافت احکام و تعالیم الهی: مرحوم سید مشراقی نقل کرده است: پیش اصحاب مرحوم آیت الله قاضی این واقعه شیاع داشت، و بسیاری آنرا نقل کرده اند، از جمله آیت الله آقای سید هاشم هندی (رضوی) برای بنده نقل کردند، و این نقل ترجیح داشت؛ بجهت هم ولایتی بودن ایشان با صاحب واقعه؛ و آشنایی از نزدیک که نقلش دقیقتر بود:

بعد از فوت مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی (۱۳۳۷ هـ) و سپس آقای میرزا محمد تقی شیرازی {میرزای دوم} (۱۳۳۸ هـ) {که هر دو توسط ایادی استعمار مسموم شدند}، علمای بسیاری به عنوان مرجع تقلید مطرح شدند، یکی از سادات محترم هند به نام سید محمد تقی هندی، همان سال که من آمدم نجف؛ ایشان هم آمد، بعد از ما آمد، این قضیه را بعد ۱۶ سال برای من نقل کرد، ایشان گفت: من در زمان جوانی؛ از هند آمدم برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف، بعد از چند صباحی؛ خواستم تکلیف امر تقلید خودم را مشخص؛ و پیگیری کنم، وقتی آمدم نجف؛ دیدم همه نایب الإمام هستند؛ غیر از من! (کنایه از بسیاری صاحبان رساله عملیه)، و می دیدم که رساله های بسیاری از طرف افراد بسیاری طبع شده است، و طلاب، آن رساله ها را در هنگام خروج مردم از صحن مطهر نجف و کربلا به مردم مجانی می دادند، و در اعطای آنها تنافس (رقابت) می نمودند. مراجعه کردم به اهل علم؛ دیدم آقایان اهل علم؛ هر کدام فردی را معین می کند، و راجع به مرجع تقلید بین آقایان اختلاف نظر بسیار زیادی هست، فکر کردم؛ دیدم این معرفی ها بدرد من نمی خورد، و برای من قانع کننده نیست، این وضعیت برای من موجب تحیر شد، و امر تقلید بر ایم سخت شد، و نمی دانستم که از چه شخصی تقلید کنم؟ دیدم آنچه مسلم است؛ این است که: امروز اطاعت از امام زمان علیه السلام لازم است،

و برای تشخیص مرجع هم باید به ایشان متوسل شوم، بالأخره با خودم قرار گذاردم؛ حضرت امام عصر "عجل الله تعالی فرجه" متوسل شوم، تا از ایشان بپرسم که از چه شخصی تقلید کنم؟ و برای حلّ این معضل؛ از ایشان راهنمایی بخواهم؛ که شخصی را برای تقلید من معرفی کنند، فلذا متوسل شدم، و برای این مهم با خودم قرار گذاردم؛ که یک اربعین در مسجد سهله بیتوته کنم، و به عمل استجاره و توسل مشغول باشم، تا کشف مطلب شود. اواخر اربعین بود، اما هنوز چهل روز به پایان نرسیده بود، یکروز که در مقام حضرت حجت ارواحفاده متوسل بودم، ناگاه دیدم، یک نور بسیار قوی ظاهر شد، که آن نور، نور حضرت امام زمان علیه السلام بود، و وضع آنجا عوض شد، در حالیکه عریضه ای به دستم هست؛ می روم به خدمت حضرت مهدی علیه السلام، ساختمان بسیار مجلی است، و دربانی دارد، و احساس کردم این ساختمان مربوط به حضرت بقیه الله علیه السلام است، داخل شدم، یکی از نواب اربعه را دیدم، که بر روی تخت مجلل نشسته است، سلام کردم، بعد از پاسخ سلام، گفت: چه کار داری؟ بگو، من بروم خدمت آقا؛ و برای تو پاسخ بیاورم، بده عریضه را؛ تا بدهم خدمت حضرت علیه السلام، قبول نکردم! و دستم را به حالت نفی اشاره کرده، و تکان دادم و گفتم: نه خیر، نمی شود، می خواهم خودم خدمت حضرت علیه السلام شرفیاب شوم، و توجهی نکردم، و رفتم وارد اتاق بعدی شدم، دیدم آنجا هم یکی دیگر از نواب اربعه نشسته است، همین برخورد و صحبت سابق پیش آمد، تا اینکه بعد از اطاق سوم وارد اطاق چهارم شدم، دیدم حسین بن روح را (که یکی دیگر از نواب اربعه است) و او را شناختم، قبلا با او کار داشتم؛ بخاطر توسلاتی که داشتم؛ و رقعہ های استغاثه ای که بوسیله او می فرستادم خدمت حضرت علیه السلام، او را دیده بودم، ولذا او را می شناختم، با حسین بن روح همان برخورد و صحبت پیش آمد، تا اینکه وارد اطاق بعدی شدم، دیدم حضرت علیه السلام در

آن اطاق تشریف دارند، و روی تخت نشسته اند، و مشرف شدم خدمت حضرت علیه السلام، و آنجا همان مقام حضرت مهدی علیه السلام بود، و دیدم پائین تخت؛ دم درب؛ روی فرش؛ سیدی (که بعدا شناختم مرحوم آیت الله قاضی هستند) نشسته اند، تا من به حضرت صاحب الامر علیه السلام، سلام کردم، آقا اشاره کردند به آقای قاضی؛ همان سیدی که تنها در مقام به حضورشان نشسته بود؛ و فرمودند: "از ایشان (این سید) تقلید کن!" نگاه کردم و دیدم این سید (همانکه بعدا او را حاج میرزا علی آقای قاضی شناختم) هستند، من هم چون حاجتم همین تعیین مرجع تقلید بود؛ که گرفتم، معطل نشدم، و برگشتم، ناگهان آن نور ناپدید شد، و دیگر آن محضرو شخص حضرت علیه السلام را ندیدم، از این مشاهده و تشرّف فهمیدم که: ایشان (مرحوم قاضی) به عنوان مرجع تقلید؛ مورد نظر حضرت هستند، سید محمد تقی، از مسجد بیرون می آید، و می رود نجف، مدّتی در نجف ماند، تا آن سید را شناسایی کند، روزی به آقای قاضی برخورد می کند، می بیند ایشان همان شخصی است که حضرت او را به ایشان ارجاع داده است، ولی او با خود گفت: این معرفی این سید به من بود، و این تنها کافی نیست، و این حواله یکطرفه است، و فایده ندارد! باید طرف دیگر حواله هم داشته باشد، ممکن است بروم خدمت آقای قاضی؛ اما ایشان قبول نکند، ولذا به این اکتفا نمی کند، پیش خود می گوید: باید ببینم خودشان هم اطلاع دارند یا نه؟! باید خود این سید هم نزد من بیاید و بگوید: حضرت امام زمان علیه السلام امر تقلید تو را به من ارجاع داده اند. ولذا برمی گردد به **مسجد سهله** و به کارش ادامه می دهد، بعد از اتمام ایام آن اربعین؛ به دلش می افتد که به مسجد کوفه برود، و آنجا برای این مرحله دوم متوسل شود، سید محمد تقی گفت: از این رو از **مسجد سهله** بیرون آمدم و به مسجد کوفه در آمدم، در آنجا معتکف شدم؛ تا زمانی که این امر تحقّق یابد، و حضرت ولی عصر علیه السلام به مرحوم قاضی بگویند: برو

به نزد سید محمدتقی و او را از این امر مطلع کن! فلذا دوباره مشغول شدم به اربعین توسل، یکروز که در حجره مسجد کوفه نشسته بودم، مشغول ختم بودم، دیدم مرحوم قاضی وارد مسجد کوفه شد، عصا دستشان بود، دیدم ایشان طبق معمول؛ طرف اتاق شان نرفته، آمدند طرف من، و مستقیم آمدند به نزد من، تا بالای سرم رسیدند، خم شدند، و در گوش من فرمودند: آن حواله ای که دادند؛ صحیح است، بعد از این اگر مسئله ای احتیاج شد؛ مسائلی داشتی در احکام دین، هرچه می خواهی مراجعه کن، و بیا از من بپرس، و جواب آن را بگیر، و بدان عمل کن، به شرط آنکه این قضیه را به کسی نگویی، و نزد احدی فاش نکنی! سید محمدتقی گفت: من خوشحال شدم، دیدم حواله از آن طرف هم آمده، و صحیح است، بلند شدم، و از آن به بعد؛ من از آقای قاضی تقلید می کردم، و هر مسئله ای که داشتم و پیش می آمد، می رفتم خدمت آقای قاضی؛ و از ایشان می پرسیدم، و کسب تکلیف می کردم، تا آخر حیاتشان، و زمانی که مرحوم قاضی فوت کرد، و حتی بعد از وفات ایشان، نسبت به هر مسئله ای که پیش می آمد؛ و من حکمش را نمی دانستم؛ و یا گره و مشکلی که در زندگی پیش می آمد، شب در خواب؛ مرحوم قاضی به سراغ من می آید، و من ایشان را زیارت می کنم، و سؤال یا مشکلم را در خواب به ایشان عرض می کنم، و ایشان حکم آن را به من می فرمایند. و یا راهی برای حل مشکلم بیان می فرمایند، و مطابق با واقع هم هست. رحمة الله علیها.

مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی؛ ضمن نقل ماجرای سید محمد تقی هندی از او، در ادامه؛ به عنوان نمونه راهنمایی های مرحوم قاضی در مسائل و مشکلات؛ سید محمد تقی هندی نقل کرد: در هند که بودیم؛ شخصی آمد نزد من، و گفت: ما دختر بزرگی داریم، و زمان عروسیش رسیده، و کسی آمده از ایشان خطبه (خواستگاری) کرده، و او مسیحی است، ما هم گفتیم: ما مسلمانها؛

از نظر دین مقدس اسلام جایز نمی دانیم ازدواج زن مسلمان با مسیحی، و موافقت نکردیم، و او اعلام داشت که من مسلمان می شوم، و دیگر مانعی برای شما در این قضیه نخواهد بود، ولیکن ما مردد هستیم که: آیا این جوان؛ راست می گوید؟ و یا بخاطر اینکه صرفاً با این دختر ازدواج کند؛ این ادعای اسلام را می کند؟ آمد پدر این دختر نزد من؛ و حل این مشکل را از من خواست، من به ایشان گفتم: شما بروید و من یکی دو روز دیگر به شما جواب می دهم، شب در خواب خدمت مرحوم قاضی آقای رسیدم؛ و مشکله را به ایشان عرض کردم؛ که چنین جریانی هست، شما چه راهنمایی می فرمایید؟ در پاسخ فرمودند که: به پدر دختر بگو: اگر مجدداً مراجعه کرد؛ و این معنا را اعلام بکند، به او بگوید که: آن جوان برود و اسلام خودش را در روزنامه های کثیرالانتشار هند (و نام برده بودند) اعلام کند، اگر این کار را کرد، می پذیرد از او اسلام را، و دختر را به او تزویج کن، اگر هم نکرد، پیدا است که پیگیری خودش نکرده، و مسلمان نیست، بعد؛ فردا یا پس فردا؛ که پدر آن دختر آمد، من پیشنهاد و راهنمایی را به او نمودم، آنها هم خوشحال شدند، و رفتند، جوان که مراجعه کرده بود، پدر دختر این معنا را اعلام کرد که: شما بروید و اسلام خود را در روزنامه ها اعلام کنید، که آن جوان رفت و دیگر برنگشت، (معلوم شد که: ادعای آن مسیحی واقعیت نداشته، و واقعاً مسلمان نشده بوده و به دروغ تظاهری کرده است).

توضیح: بعد از رحلت مرحوم قاضی؛ مرحوم سید محمدتقی هندی؛ به هند بازمی گردد، اما برای زیارت به عتبات عراق مشرف می شد، وی سید بزرگوار و با جذبه و گیرائی بود، نوعاً سجاده اش را گوشه حرم حضرت امیر علیه السلام می انداخت و عبادات زیادی داشت و در آنجا متعبد بود.

پژوهشگردها و آموزشگردهاى بنياد حيات اعلى

علوم معرفت الهى - علوم زبان وحى - علوم كلام وحى

علوم تلاوت كلام وحى - علوم كلام خازنان وحى - علوم فقه آئين الهى

علوم تقويم نجوم تخيم - علوم طب جامع - علوم پاكزيستى

آموزش برتر (اعلى) - علوم برتر (اعلى) - علوم توانمندى بانسروى الهى

علوم عمارت برتر - علوم انساب و تبارشناسى - رسانه هاى حيات اعلى

طرح و برنامه ريزى پژوهشى و مديريت و اشراف علمى

دارالمعارف الإلهية

نشر ششم: يازدهم جمادى الآخري ١٤٣٧

www.Aelaa.net

aelaa.net@gmail.com

والحمد لله رب العالمين